

تتبع و نگارش سید مقصود برهان

مرد نمیرد به مرگ، مرگ ازو نامجوست
نام چو جاوید شد مردنش آسان کجاست

ارادت و رفاقت معنوی دو شخصیت بزرگ سالها پیش از مرگ و دفن مجدد شان

هفت سال قبل پیکر شادروان استاد خلیل الله خلیلی شاعر نامدار و بی بدیل افغانستان بعد از 25 سال فوت و دفن شان در دیار غربت به وطن انتقال و پیکرش در کنار تربت سید جمال الدین افغان شخصیت شهیر و مبارز افغانستان در صحن پوهنتون یا دانشگاه کابل محترمانه به خاک سپرده شد، درست همانطوریکه جسد سید جمال الدین افغان بعد از مرگ در دیار غربت در ترکیه دفن و در سال 1322 خورشیدی به وطن انتقال و در صحن پوهنتون یا دانشگاه کابل با مراسم خاص و شاندار مجدداً به خاک سپرده شد.

ابتدا باید گفت که جسد استاد خلیلی چگونه از دیار بیگانه به وطن آورده شد و چه ارادت و رفاقتی بین ایندو موجود بود که به عین شکل جسد سیدجمال الدین افغان سالها قبل از این حادثه از دیار غربت به میهن عزیز آورده شده و مجدداً با اکرام و عزت دفن گردیده بود.

استاد خلیل الله خلیلی در زمان جهاد پس از وداع با کرسی های سفارت و ریاست مانند هزاران تن از هموطنان دیگر به پاکستان مهاجر و محرومانه زیست داشت - در آنجا با شمشیرقلم، دین خود را در مقام میهن و مردم با نوشتن اشعار میهنی و حماسی انجام میداد چنانچه مجموعه ماتمسرا یکی از نمونه های مبارزاتی و قلمی او میباشد، چه استاد با اشعار زیبایش جوانان وطن را به جهاد تشویق نموده تا با مقاومت ها و مبارزات حق طلبانه با شجاعت در مقابل استیلا گران روس برزند؛ استاد با اشعار زیبای خود احساسات و وطنپرستانه خود را تبارز داده، انزجار و نفرت خود را بخاطر اشغال و طنش توسط قشون سرخ استادانه بیان میکرد، مانند:

وطن در انتظار بازوی کشور گشایی تست	وطندار دلیر من بنام چشم مسستت را
از این بدتر چه میباشد که دشمن در سرای تست	بخاک افگن، به خون ترکن ببادش ده به آتش سوز
که روز امتحان خنجر جنگ آزمای تست	نگاه آرزو مند وطن ســـــوی تو می بیند

یا:

گوئید به نوروز دگر باره نیاید	در کشور خونین کفنان ره نگشاید
بلبل به چمن شادی نسراید	ماتمزدگان را لب پر خنده نه شاید

خون میدمد از خاک شهیدان وطن وای

ای وای وطن وای وطن وای وطن وای

و یا :

وطندار دلیر من خدا بادا نگهدارت	طلسم نخوت مزدور استعمار را بشکن
ز زندان ناله زنجیر می آید به گوش امشب	به یک شبخون مردانه در و دیوار را بشکن
تو چون یک مشت آهن شو سپس با قوت و بازو	دفاع دشمن مغرور مردم خوار را بشکن

استاد در روزهای که مریضی اش رو به وخامت گرانیده بود و میدانست که روزهای اخیر عمر اش را به شمارش معکوس گرفته است و همزمان میدانست که کشورش هنوز هم در خون فرزندان خود غوطه ور است و هنوز هم از بوم و بر و طنش بوی اشغال و بردگی به مشام میرسد، بهتر دانست تا در حوضیره آوراگان عجالاً بیآرامد و وصیت نامه خود را اینطور نوشت:

چون به غربت خواهد از من پیک جانان نقد جان

جا دهیدم در کنار تـــــربت آوراگان

جای من در پهلوی آوراگان بهتر که من

بی‌کسم آ‌راه ام بی میهنم بی خان و من
همچو من این جا بخاک نامرادی خفته است
بس جوان بی وطن بس پیر مرد ناتوان
کشور من سخت بیمار است آ‌زارش مده
زخم ها دارد نمک بر زخم آن کمتر فشان
از برای م‌دفن من سینه پاکش مدر
بهرمن بر خاطر زارش م‌نه بار گران
ای وطندار مبارک اگر این‌جا رسی
جز وطن حرف دگر هم می‌آور بر زبان

سر انجام استاد در سال 1366 هجری خورشیدی جان به جان آفرین تسلیم کرد؛ وصیت کرده بود که جسدش را در ادیره آوارگان موقتاً بخاک سپرده - تا آنگاه که بیگانگان اشغالگر از خاک وطن رانده و فرزندان میهن وارث سرزمین خود شوند و آنوقت اشکالی نخواهد داشت تا جسد اش را در جائیکه متولد شده است و در جایی که راه رفتن آموخته است دفن گردد؛ آنهم در جایی که معلم توانای شرق سید جمال الدین افغانی- آنکه به ملت‌های عقبمانده منطقه درس بیداری و آزاد منشی داده و به آنها ندا زده بود که بیدار شوئید و گول استبداد و استعمار را نخورئید و در مقابل تجاوز گران مقاومت کنید.

نزدیک به دو قرن قبل از امروز فرزند آگاه و پرتوان میهن سیدجمال الدین افغان با درکی که از اوضاع جهان داشت، خود را نزد حاکم وطن رسانید و او را از سیاستها مزورانه دول استعمار گر مطلع ساخته و هوشیار باش داد. اما شاه مذکور با آنکه نسبتاً شاه روشنی بود از موجودیت او در وطن احساس ترس داشت و به او توصیه نمود که وطن را ترک کند و از جانبی هم سید شخصاً در مقابل کشور های منطقه احساس وجبیه میکرد. سید افغانی بعد از آنکه در میهن خودش کوس بیداری را نواخت، به مصر رفت و جریده عروت الوثقی را وسیله ایقاظ و بیداری گردانید و به ملت عرب بالخاصه به مصریان هوشیار باش داد تا پنبه درگوش نباشد و زمانی هم به عراق، شام و بین النهرین سفر کرد و به ملت‌های آنجا ها ندا زد که از حیلت ها ونیرنگهای استعمار غافل نباشند و هوشیاری خود را از دست ندهند و زمانی هم به ایران رفت و به قاجار ها اخطار بیداری صادر کرد چون درسها ورهنمایی هایش به مذاق شاهان قاجار برابر نبود به مرگ تهدید شد سر انجام این نابغه شرق به ترکیه رفت و در آنجا اقامت گزید تا اینکه در آن سر زمین وفات کرد و دور از وطن آبایی اش بخاک سپرده شد.

سید مدتها در دیار بیگانه بصورت مهاجر آرمید تا اینکه مزارش بنا به پلان توسعه شهری تحت تخریب قرار گرفت. تصادفاً حکومت افغانستان از این موضوع اطلاع حاصل و در فکر آن شدند تا عظام رمیم این شخصیت بزرگ را بوطن انتقال دهند و برای انجام این مأمول والاحضرت مرحوم سردار محمد نعیم مؤظف گردید؛ آنسال 1322 هجری خورشیدی بود؛ دولت افغانستان مصمم شد تا تابوت استخوانهای سید جمال الدین را از راه هند بوطن مراجعت دهد گرچه راه هند

نسبت به راه ایران طولانی تر و پر مصرف بود اما ایرانی ها ادعا داشتند که سید جمال الدین از اسد آباد همدان است و دولت بخاطر مصونیت جسد سید ترجیح داد تا تابوت از راه هند بعد از طی فاصله طولانی به وطن انتقال داده شود و در زمینه انتقال جسد سید کشور ترکیه نیز با افغانها مساعدت نمودند. ترکها اظهار میکردند که بارها از زبان سید شنیده اند که که زاد گاهش منطقه اسعد آباد کنر - افغانستان است. بنأ دولت افغانستان به وزیرمختار افغانستان در عراق محترم عبدالرحمن پوپل «برادر شادروان علی احمدپوپل وزیر اسبق معارف» وظیفه سپرد تا جنازه سید از ترکیه تا وطن مشایعت نماید. بنأ به اساس تصمیم قبلی استخوانهای رمیم سید که در تابوتی جابجا شده بود به بندر داکه مواصلت و از طرف هیأت رسمی دولت و مسلمانان هند به گرمی و اکرام استقبال بعمل آمد.

بدنبال ورود بقایای جسد سید افغانی مسئولین و هیأت موظف در فکر آن شد تا محل مناسبی را که درخورشان سید باشد تدارک، بفرزاد تربت سید میناری اعمار و مراسم تدفین تابوت سید هرچه با شکوه تر برگزار گردد. از اینکه ریاست کمیته تدارک و برگزاری بدوش والاحضرت سردار محمد نعیم بود، سر انجام فیصله بعمل آمد از اینکه سیدجمال الدین مشعلدار نضهت نوین فکری بود محل مناسبتری از ساحه پوهنتون یا دانشگاه کابل نمیباشد که برای آرامگاه ابدی سید برگزیده شود. طبق تصمیم قبلی مدفن سید آماده پذیرایی تابوت علامه شد و مینار یادگاری هم اعمار گردید و سردار محمد نعیم به جناب علامه صلاح الدین سلجوقی رئیس مستقل مطبوعات هدایت داد تا از شاعران مطرح بخواهد تا در مورد شخصیت سید اشعاری انشأ بدارند و از آن میان شعر خوبیتری انتخاب شده و درمراسم خاکسپاری قرائت گردد. بنأ از تعدادی شعرا دعوت شد تا شعری در مورد سید بنویسند و فرآوردهای ذهنی خود را خدمت علامه صلاح الدین سلجوقی ارائه بدارند. بنأ تنی چند از شاعران مطرح اشعاری نوشتند و به علامه سلجوقی سپردند و جناب استاد سلجوقی هرکدام را به سردار محمد نعیم ارائه میداد؛ از جمله استاد خلیلی که در آنوقت بنام خلیل الله خلیلی شهرت داشت ترکیب بندی نوشت، به جناب استاد سلجوقی تقدیم و طبق تعامل شعر با ابراز نظر به نعیم خان پیشکش گردید.

از آنجاکه علامه استاد صلاح الدین سلجوقی خود شخصیت ادیب و فرهیخته بود؛ در میان اشعار سروده شده، شعر خلیل الله خلیلی طرف توجه وی قرار گرفت و به سردار نعیم ابراز نظر نمود که شعر بالاتر از این شده نمیتواند. نعیم خان با تصدیق نظر سلجوقی گفت که این شعر در مراسم تدفین خوانده شده و به خلیلی لقب ملک الشعرا اعطا گردد. سلجوقی به نعیم خان گفت که درست یکماه قبل لقب ملک الشعرا به استاد بیتاب اعطا گردیده است. نعیم خان در جواب گفت که: خلیلی باید بی پاداش نماند؛ بنأ در اولین دیدار علامه سلجوقی به خلیل الله خلیلی گفت: من از طرف ریاست مطبوعات و ارباب قلم افغانستان وظیفه دارم تا شما را بحیث استاد خطاب کنم. استاد خلیلی در جواب علامه سلجوقی گفت:

- این کار را من نمیخواستم، اگر میفهمیدم که استاد بیتاب صاحب در زمینه سهم دارند، اصلاً شعری نمی نوشتم یا از حضور شان کسب اجازه میکردم.

خلاصه روز موعود فرا رسید و در مراسم خاکسپاری تابوت سید جمال الدین افغان بعد از صحبتها در مورد شخصیت و کار کردهای سید، شعر خلیل الله خلیلی توسط سخنورو دکلماتور ورزیده ومعروف آنوقت استاد سرور گویا قرائت گردید. استاد گویا با صدای دلنشین- لهجه گیرا و استادانه شعر خلیلی را دکلمه کرد که شدیداً موجب تحسین حاضرین قرار گرفت.

اینکه چرا خود استاد شعر سروده شده اش را قرائت نکرد، دلیل اش به گفته خودش این بود که استاد خلیلی کمی خجالتی و اندکی هم لکنت زبان داشت؛ از جانبی هم مرحوم گویا دوست نزدیک خلیلی و ادیب خوبی بود و همانطوریکه نامش گویا بود فصاحت کم نظیری داشته و شعر را به زیبایی دیگلمه میکرد. از اینکه در جریان مراسم شعر استاد بیتاب منظور نشده بود باعث رنجش وی شده و محفل را ترک کرد.

ترکیب بند شعر استاد اینطور آغاز میشد:

نشیند سر هر بام و دری شاهینش

شاهبازی که به چرخ است سر تمکینش

بهر آسایشت اندر دل مهر آگینش

این همان خانه سنگی است که آراست وطن

مقطع شعر چنین میباشد:

بوسه از دست تو یکباره ستانند همه

دست از گوشه تابوت برون آر که خلق

قد علم کن که ترا دیده توانند همه

سید اولاد وطن منتظرانند همه

متذکر باید شد که والا حضرت سردار محمد نعیم، استاد را بعد از مراسم تدفین بخاطر شعر بلند و بالای شان علاوه از اعطای جایزه معنوی یا لقب استادی به مکافات مادی هم مفتخر ساختند و از آن تاریخ به بعد در سالهای آرامی وطن سالگرد بخاک سپاری مجدد سید برفراز تربت اش برگزار میگردد.

روح هر دو شخصیت بزرگ شاد و یادشان گرامی